

## آیا جمله خبری نوعی اسم خاص است؟

سید محمد علی حجتی ■

عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس □□

یوسف صمدی علی آبادی ■

عضو هیأت علمی انجمن فلسفه و حکمت ایران □□

تاریخ دریافت: ۷۷/۱۰/۲۰، تاریخ پذیرش: ۷۷/۱۱/۱۸

### چکیده

برداشت ما از نظریه فرگه آن است که اگر عبارتی، شکیل و اشباع شده باشد و بتواند مدلول داشته باشد، مقام اسم خاص را دارد. جمله خبری، شکیل و اشباع شده است و اگر چه فرگه استدلالی مکفی در مورد مدلول داشتن جمله ارائه نمی‌دهد، اما ملاحظات وی در این زمینه و محسوب کردن مقادیر حقیقتی به عنوان مدلول جمله‌ها، معقولانه است. لذا به نظر ما در نظریه فرگه اسم خاص محسوب کردن جمله، توجیه‌پذیر است و کلیه اعمال منطقی که با اسامی خاص می‌توان انجام داد با جمله‌ها نیز قابل اعمال است. نیز می‌توان برای اختلافهایی که در بعضی از زمینه‌ها بین اسم خاص و جمله وجود دارد، و از جانب دامت مطرح شده است، توجیه‌های مناسبی یافت.

کلید واژگان: نظریه فرگه؛ اسم خاص؛ جمله خبری؛ جمله؛ مقدار حقیقی؛ محتوا؛ مدلول

### ۱ - مقدمه

از نظر فرگه جمله خبری نوعی اسم خاص محسوب می‌شود. Dummett بین عملکرد اسم خاص و جمله خبری تفاوت‌هایی را ملاحظه کرده است و نهایتاً معتقد می‌شود که آن دو از یک نوع نمی‌توانند باشند. در مورد اینکه به چه نحو در نظریه فرگه جمله خبری اسم خاص تلقی شده است توضیحایی را از Sluga، Noonan و Dudman ملاحظه می‌کنیم. در این مقاله سعی شده است اسم خاص بودن جمله از دیدگاه



این افراد نقد و ارزیابی شود.

## ۲- نظر فرگه

فرگه به اسم خاص بودن جمله خبری تصریح می‌کند.<sup>۱</sup> Sluga از آثار مختلف فرگه چهار معیار ذیل را برای اینکه لفظ یا عبارتی اسم خاص محسوب شود برداشت کرده است:<sup>۲</sup>

۱- با ادات نکره آغاز نشده باشد (لذا اگر عبارتی با ادات معرفه آغاز شده باشد می‌تواند اسم خاص محسوب شود).

۲- هیچ‌گونه متغیر آزاد نداشته باشد.

۳- نتواند به عنوان محمول در یک جمله واقع شود. (البته می‌تواند جزئی از یک محمول باشد).

۴- بتواند در طرفین نسبت این همانی (=) واقع شده و جمله کاملی را تشکیل دهد.

بدین ترتیب کلمات و عبارتهای ذیل، از نظر فرگه، اسم خاص محسوب می‌شوند:

"تهران"، "نویسنده گلستان"<sup>۳</sup>، "ناپلئون بناپارت امپراتور فرانسه" بود، "Fx(x)", "۳"، "۲۲ = ۴" از طرف دیگر عبارت "یک نویسنده" و نیز "Fx" اسم خاص محسوب نمی‌شوند زیرا اولی با ادات نکره آغاز شده است و نیز می‌تواند محمول واقع شود و دومی نیز متغیر آزاد دارد.

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم، از نظر فرگه، نه تنها اسامی خاص معمولی مانند "سعدی"، "تهران" و... اسم خاص هستند، بلکه آنچه "توصیف معین"<sup>۴</sup> نامیده می‌شود و جمله خبری نیز مقام اسم خاص را دارند.

می‌توان معیارهای Sluga را چنین خلاصه کرد: عبارتی اسم خاص محسوب می‌شود که اولاً شکل<sup>۵</sup> باشد و ثانیاً اشباع شده باشد. حال جمله خبری هر دو معیار را دارد. لذا، از نظر فرگه، اسم خاص محسوب می‌شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## ۳- اشکال Dummett و نظر Noonan و Dudman در این مورد

دامت معتقد است صرف اینکه جمله خبری همانند اسم خاص اشباع شده است باعث نمی‌شود که نوعی اسم خاص محسوب شود، زیرا با جمله خبری می‌توان اعمالی را انجام داد مانند تصدیق، سؤال یا فرمان که با اسم خاص نمی‌توان آنها را انجام داد.<sup>۶</sup>

1. [11], p. 63.

2. [16], p. 122.

۳. مقاله فوق به فارسی ترجمه شده است (۳).  
۴. "توصیف معین" (definite description) اصطلاح فرگه نیست و اول بار توسط رامسل در "On Denoting" مطرح شده است و بیشتر در قالب "the so - and - so" بیان می‌شود. از نظر فرگه موصوف (اگر وجود داشته باشد) شیء منحصر به فردی است. برای آشنایی بیشتر ر.ک. [۱].

5. Well - Formed

6. [6], p.411

Dudman دربارهٔ Bedeutung<sup>۷</sup> در مقابل Tugendhat بحثهایی را مطرح کرده است<sup>۸</sup> و Noonan نیز انتقادهایی را بر Dudman وارد کرده است<sup>۹</sup>. بحث ما در اینجا در مورد مدلول نیست، اما این دو نفر در ضمن صحبت‌های خود مطالبی را مطرح کرده‌اند که می‌تواند به بحث اسم خاص بودن جمله مربوط باشد. ایشان تفسیرهایی را از نظریهٔ فرگه ارائه کرده‌اند که مربوط می‌شود به اینکه چگونه فرگه جمله خبری را نوعی اسم خاص تلقی می‌کرده است، هر چند Dudman و Noonan از طرفداران نظریهٔ اسم خاص بودن جمله نیستند (البته در این مورد دلیلی را از ایشان ملاحظه نمی‌کنیم).

Dudman با توجه به نظریهٔ تابعی حمل<sup>۱۰</sup> به رابطهٔ بین اسم خاص و جمله می‌پردازد<sup>۱۱</sup>. "نظریهٔ تابعی حمل" منسوب به فرگه است، هر چند اصطلاح مذکور توسط شخص فرگه ابراز نشده است. منظور از آن رویکرد جدید فرگه، در مقابل منطبق ارسطویی، در مورد ساختار منطقی یک جمله و رابطهٔ اجزای آن جمله بایکدیگر است، به این بیان که فرگه به جای ساختار "موضوع - محمولی" ارسطویی از ساختار "تابع - متغیر" استفاده می‌کند. نام تابع که قسمت محمولی یک جمله را تشکیل می‌دهد عبارتی اشباع نشده<sup>۱۲</sup> را تشکیل می‌دهد که توسط نام متغیر اشباع می‌شود (نام متغیر باید خودش اشباع شده باشد) و بدین ترتیب از ترکیب نام تابع و نام متغیر، جمله‌ای کامل به دست می‌آید که خود، عبارتی اشباع شده است. (منظور از تابع در اینجا، تابع درجهٔ اول است. در نظریهٔ فرگه تابع درجهٔ اول از شیء به مقدار حقیقی<sup>۱۳</sup>، "مفهوم"<sup>۱۴</sup> نامیده می‌شود و مفهوم در واقع مدلول محمول است)<sup>۱۵</sup>.

Dudman در ادامهٔ سخن خود می‌گوید اگر چه نظریهٔ اسم خاص بودن جمله توسط فرگه، تا انتشار مقالهٔ "Function and Concept" (۱۸۹۱) تصریح نشده بود، اما به طور ضمنی در اثر قبلی او، "Begriffsschrift" (۱۸۷۹)، ملاحظه می‌شود. در آنجا جمله به عنوان یک عبارت تابعی کامل شده<sup>۱۶</sup> لحاظ می‌شود. آنگاه Dudman چنین ادامه می‌دهد:

حال تفسیر جمله‌ها به عنوان عبارات تابعی تکمیل شده آشکارا تفسیر آنهاست به عنوان اسامی خاص، زیرا یک عبارت تابعی تکمیل شده اسم خاص است: اگر در نام تابع مواضع متغیر را با نام مقدار آن متغیر پر کنیم، نام مقدار یک تابع برای [مقدار] یک متغیر را به دست می‌آوریم [از کتاب Grundgesetze، بخش شمارهٔ ۱] <sup>۱۷</sup>. به عقیدهٔ Dudman لازمهٔ نظریهٔ تابعی حمل آن است که جمله، نوعی اسم خاص محسوب شود و در واقع این برداشت را از سخن فوق‌الذکر فرگه داشته است. اما به نظر می‌رسد حاصل کلام فرگه آن است که اگر عبارتی اشباع نشده با نامی در موضع متغیر آن پر شود،

۷. "Bedeutung" لفظی است که فرگه به کار می‌برد و ترجمهٔ رایج آن در انگلیسی هم "Reference" و هم "Referent" است. در فارسی "مدلول" را به عنوان معادل آن ارجح می‌دانیم.

8. [5].

9. [15].

10. functional theory of predication.

11. [5], p. 26.

12. Unsaturated.

۱۳. ترجمهٔ دادیم "Truth function" را به "مقدار حقیقی" ترجمه کنیم. برای آشنایی با اصطلاح مذکور و نیز دلیل بر انتخاب معادل مذکور ر.ک. [۲].

14. Concept.

15. [9], p. 30.

16. Completed functional expression.

17. [5], p. 26



آنگاه لفظ یا عبارتی که حاصل می‌شود نام مقداری است که طبعاً باید اسم خاص تلقی شود. حال این همان ایرادی است که در اول این مبحث از جانب دامت مطرح شد: چرا الزاماً هر عبارات اشباع شده‌ای باید اسم خاص باشد؟ لذا به نظر ما سخن Dudman پاسخی به سؤال دامت نداده است.

Noonan معتقد است<sup>۱۸</sup> با صرف پذیرش "نظریهٔ تابعی حمل" نمی‌توان اسم خاص بودن جمله را نتیجه گرفت، زیرا حاصل آن این است که جمله عبارتی اشباع شده است. حال اگر بخواهیم اسم خاص بودن جمله را نتیجه بگیریم باید مقدمه‌ای دیگر به آن اضافه شود، با این مضمون که فقط و فقط اشیا<sup>۱۹</sup> می‌توانند مقادیر توابع باشند نه هویات دیگر، و حال آنکه این مقدمه از جانب فرگه فرض شده است و دلیلی بر اثبات آن اقامه نکرده است. Noonan توضیحی در مورد اینکه چگونه با اضافه کردن مقدمهٔ دیگر، اسم خاص بودن جمله نتیجه می‌شود، نمی‌دهد. به نظر ما مقصود Noonan این است که برای تشخیص دادن اینکه آیا عبارتی اسم خاص است یا خیر، باید علاوه بر شناسایی اینکه آن عبارت اشباع شده است، مدلول آن عبارت نیز بررسی شده و اگر یک شیء بود آنگاه می‌توان حکم کرد که آن عبارت اسم خاص است. (در نظریهٔ فرگه مدلول اسم خاص یک شیء است هر چند ممکن است آن شیء، شیء فیزیکی نباشد. مدلول اسم خاص همچون اسم خاص از ویژگی اشباع شدگی برخوردار است)<sup>۲۰</sup>.

بدین ترتیب، به نظر می‌رسد حاصل انتقاد Noonan بر Dudman این است که در نظریهٔ فرگه عبارتی می‌تواند اسم خاص باشد که اولاً اشباع شده باشد و ثانیاً بر یک شیء دلالت کند. اما حاصل نظریهٔ تابعی حمل فقط آن است که جمله یک عبارت اشباع شده است. لذا آن نظریه برای اثبات اسم خاص بودن جمله کافی نیست.

به نظر ما انتقاد Noonan در مورد عدم کفایت نظریهٔ تابعی حمل صحیح است. اما در اینجا در مقابل Noonan این سؤال پیش می‌آید که برای تشخیص اینکه عبارتی اسم خاص است آیا لازم است از قبل دانسته شود که مدلول آن عبارت یک شیء است یا اینکه ابتدا با معیارهایی تشخیص داده می‌شود که عبارتی اسم خاص است و سپس نتیجه می‌شود که مدلولش یک شیء می‌باشد؟ اگر حالت دوم باشد، آنگاه این سؤال پیش می‌آید که در نظریهٔ فرگه معیارهای اسم خاص بودن یک عبارت چیست؟ ظاهراً عقیدهٔ فرگه متمایل به حالت دوم است:

"A statment contains no empty place, and therefore We must regard what it stands for as an object"<sup>۲۱</sup>.

ترجمه:

"یک جمله هیچ موضع خالی ندارد، و بنابراین باید آنچه را که جملهٔ مذکور معرف آن است به عنوان یک شیء تلقی کنیم."

18. [15], p. 188.

20.[10], p. 48.

19. Objects.

21.[9], p. 32.

با توجه به کلمه "بنابر این" در این سخن فرگه به نظر می‌رسد از نظر وی از اینکه عبارتی اشباع شده است، نتیجه می‌شود که باید بر یک شیء دلالت داشته باشد. البته در اینجا فرگه تنها معیار اسم خاص بودن را اشباع بودن یک عبارت ذکر کرده است و این درست همان اشکالی است که در آغاز این مبحث از جانب Dummett مطرح شد.

Noonan معتقد است، در نظریه فرگه، از طریق دیگری، غیر از نظریه تابعی حمل، می‌توان اسم خاص بودن یک جمله را ثابت کرد. وی به بازسازی استدلالی می‌پردازد که به زعم او منجر شد به اینکه فرگه معتقد شود که جمله نوعی اسم خاص است. خلاصه کلام Noonan چنین است<sup>۲۲</sup>: فرگه فرض می‌کند تمامی هویات<sup>۲۳</sup> منحصرأ به یکی از دو گروه تعلق دارند: اشیاء و توابع. حال، جمله‌ها به این دلیل که به نوعی کامل هستند، نمی‌توانند تابع باشند. بنابر این، بر طبق فرض مذکور باید شیء باشند. از سوی دیگر، اگر هویتی شیء باشد و بر چیزی نیز دلالت کند، آنگاه مدلولش نیز یک شیء است. پس مدلول جمله نیز شیء است. حال به این دلیل که آنچه بر شیء دلالت دارد اسم خاص است، بنابر این جمله نیز اسم خاص است.

همان جا در ادامه سخن، Noonan می‌گوید مقدمات اصلی استدلال فوق را می‌توان چهار مقدمه دانست: ۱- تمامی هویات کامل، شیء هستند. ۲- جمله‌ها هویات کامل می‌باشند. ۳- اگر شییی بر چیزی دلالت داشت، آنگاه آن چیز خود باید شیء باشد. ۴- شییی که دلالت بر شیء دیگر دارد باید اسم خاص برای آن شیء باشد.

حال سخن Noonan در مقابل Dudman آن است که می‌توان به مقدمات فوق قائل بود بدون آنکه پذیرفته شود که مفهوم نوعی تابع است (یعنی منکر نظریه تابعی حمل شد)، زیرا مقدمات فوق به طور کلی در مورد هویات کامل می‌باشند و سخنی در آنها پیرامون هویات غیر کامل، مانند مفهوم، ملاحظه نمی‌شود.

به عقیده ما مقدمات استدلال Noonan برای نتیجه مورد نظر کافی نیستند، مگر آنکه مقدمه‌ای دیگر نیز بر آنها افزوده شود: جمله‌ها هویاتی هستند که بر چیزی دلالت می‌کنند و به تعبیر دیگر، جمله مدلول (Referent) دارد. اما همه مسأله در همین مقدمه است که چرا باید پذیرفت که جمله مدلول دارد؟ در آثار فرگه استدلالی که در این باره اقامه شده باشد مشاهده نمی‌کنیم، اما به نظر می‌رسد مشابتهایی که بین اسم خاص و جمله خبری وجود دارد موجب شده است که فرگه برای جمله نیز قائل به مدلول باشد. در مقام توجیه رأی فرگه بر دلالت‌کننده بودن جمله‌ها چند نکته را می‌توان برشمرد:

الف - جمله‌هایی را که شامل اسامی خاصی هستند و فاقد مدلول می‌باشند، نمی‌توان - بدون نقض اصل دو مقداری - دارای مقدار حقیقتی دانست<sup>۲۴</sup>.

22. [15]. pp. 189-90.

23. Entities.

24. [11], pp. 62 - 3.



ب - در کلیه زمینه‌هایی از کاربرد زبان که مقادیر حقیقتی جمله‌های ادا شده مدنظر قرار نمی‌گیرد، مسأله وجود یا عدم وجود مدلول اسامی خاصی که در آنها به کار گرفته شده‌اند اساساً مطرح نمی‌شود.<sup>۲۵</sup>

ج - در کلیه زمینه‌هایی از کاربرد زبان که جمله‌های ادا شده شامل اسامی خاصی هستند که وجود مدلول آنها مفروض است، مسأله مقدار حقیقتی آن جملها مطرح می‌شود.<sup>۲۶</sup>

د - جمله‌های خبری، به طور کلی، عبارتهایی شکیل و اشیاع شده‌اند که به وضوح دارای Sense هستند.<sup>۲۷</sup> اسامی خاص نیز عبارتهایی شکیل و اشیاع شده‌اند که دارای Sense می‌باشند. از آنجا که اسامی خاص در زمینه‌هایی از کاربرد زبان که به مقاصد علمی مربوط می‌شوند، علاوه بر Sense متناظر با خود، مدلول نیز دارند و جمله‌ها نیز در این زمینه‌ها دارای مقدار حقیقتی هستند، وجه تشابه فوق‌الذکر این نظر را تقویت می‌کند که مقادیر حقیقتی مدلول جمله‌ها باشند.

ه - زمینه‌هایی از کاربرد زبان وجود دارند که در آنها اسامی خاص در عین اینکه مدلول ندارند دارای Sense هستند. در همین زمینه‌ها نیز جمله‌ها در عین اینکه مقدار حقیقتی ندارند، حکمی را بیان می‌کنند.<sup>۲۸</sup>

و - در زبان صوری منطق همان گونه که علائمی وجود دارند که از لحاظ منطقی مقام اسم خاص را دارند بدون اینکه Sense خاصی را دارا باشند (ثوابت)، عبارتهایی نیز وجود دارند که از لحاظ منطقی مقام جمله را دارند (جمله نشانه) بدون این که حکم خاصی را بیان کنند. از لوازم معناشناسی مصداقی<sup>۲۹</sup> (که فرگه بدان پایبند بوده است) این است که ثوابت دارای مدلول باشند. جمله نشانه‌ها هم دارای یکی از مقادیر حقیقتی هستند. بنابر این، نامعقول نیست که مقادیر حقیقتی مدلول جمله‌ها محسوب شوند.

ز - درباره جمله‌ها، اصل جایگزینی بدون تغییر مقدار حقیقتی<sup>۳۰</sup> (اصل SSV) که منسوب به لایب نیتس است، همان گونه که درباره اسامی خاص صادق است، صدق می‌کند: چنانچه در هر متنی جمله‌ای را با جمله دیگری که همان مقدار حقیقتی را دارد تعویض کنیم، در مقدار حقیقتی متن اول هیچ گونه تغییری ایجاد نمی‌شود. از آنجا که این اصل درباره اسامی خاص به لحاظ مدلولشان صادق است، نامعقول نیست که مقادیر حقیقتی را بر اساس این تشابه به عنوان مدلول جمله‌ها محسوب کنیم. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که مگر سایر مقدمات استدلالی که Noonan اقامه کرده است ثابت شده‌اند که این مقدمه، یعنی اینکه جمله‌ها مدلول دارند، نیز ثابت شود؟ در پاسخ باید گفت که فرگه

25. Ibid.

26. Ibid.

۲۷. فرگه برای Sense جمله خبری لفظ "Gedanke" را به کار می‌برد. این لفظ در متون انگلیسی به "Thought" ترجمه شده است. ما ترجیح دادیم که در فارسی آن را به "حکم" ترجمه کنیم و گاه نیز از همان لفظ "Sense" ممکن است استفاده شود. حکم همان محتوای خبری جمله است، اما در مورد اسم خاص ترجیح دادیم که از همان لفظ "Sense" استفاده شود و منظور از آن اطلاعی است که از جنبه‌ای از جوانات مدلول اسم خاص ارائه می‌شود. برای آشنایی بیشتر با Sense و نیز مدلول اسم خاص و جمله خبری رک. [۲].

29. Extensional semantics.

28. Ibid, pp. 58 &amp; 62.

30. Substitution salva veritate.

بعضی امور را به عنوان اصل می‌پذیرد و تعریفی از آنها ارائه نمی‌دهد. برای مثال ارائه تعریفی از شیء را غیر ممکن می‌داند<sup>۳۱</sup> و صرفاً می‌گوید یک شیء چیزی است که تابع نباشد و به تعبیر دیگر، چیزی است که کامل باشد (این همان مضمون مقدمه اول استدلال Noonan است). صحت مقدمه دوم در این استدلال نیز مشهود است، زیرا جمله جای خالی ندارد و عبارت کاملی است. اما مقدمه‌های سوم و چهارم نیز بر اساس اصل و تعریفی بنا شده‌اند که در نظریه فرگه پذیرفته شده‌اند. اصل مورد نظر این است که اگر عبارتی مدلول داشت نوع مدلول آن با نوع عبارت در تناظر قرار دارد. عبارت اشباع شده مدلول اشباع شده دارد و عبارت اشباع نشده مدلول اشباع نشده دارد. تعریف مورد نظر نیز این است که عبارت اشباع شده "اسم خاص" نامیده می‌شود.

به هر حال، اینکه جمله مدلول دارد، در نظریه فرگه، نه به عنوان اصل فرض شده است و نه با تعریف ارائه شده است و به نظر می‌رسد فرگه در صدد ارائه استدلالی در این باره بوده است، هرچند به نظر نمی‌رسد استدلال وی تام باشد. از طرف دیگر، تا این مقدمه که جمله مدلول دارد، به مقدمات استدلال Noonan افزوده نشود استدلال وی نتیجه بخش نخواهد بود.

### ۳-۱ - بررسی اشکال Dummett

همان‌طور که در آغاز بحث ملاحظه کردیم دامت معتقد است که با جمله، بر خلاف اسم خاص، می‌توان بعضی از اعمال را - مانند تصدیق<sup>۳۲</sup>، فرمان دادن و سؤال کردن - انجام داد و لذا آن دورا نمی‌توان از یک نوع به حساب آورد. در پاسخ باید گفت در مورد اسم خاص نیز می‌توان تصدیق یا اعلام تصدیق<sup>۳۳</sup> را انجام داد و فرگه خود به این نکته تصریح می‌کند<sup>۳۴</sup> (هر چند توضیح چندانی در این باره ارائه نمی‌دهد). به نظر ما توضیح مطلب از این قرار است که در مورد جمله، سه مرحله طی می‌شود تا حکمی اعلام شود<sup>۳۵</sup> و نظیر مراحل مذکور در مورد اسم خاص نیز می‌تواند صورت پذیرد. در مورد جمله چنین است که اولاً حکم آن درک می‌شود<sup>۳۶</sup>. ثانیاً نسبت آن حکم به مقدار حقیقتی درست، لحاظ شده و تصدیق می‌شود<sup>۳۷</sup> و ثالثاً آن تصدیق اعلام شده و ابراز می‌شود<sup>۳۸</sup>. حال با توجه به اینکه حکم جمله در واقع Sense آن جمله است و مقدار حقیقتی درست نیز مدلول جمله است و از سوی دیگر اسم خاص نیز Sense و مدلول دارد، می‌توان بدین گونه مراحل سه‌گانه را در مورد اسم خاص بیان کرد: اولاً Sense آن اسم دریافت می‌شود. ثانیاً نسبت آن Sense به مدلول آن اسم لحاظ شده و اینکه آن Sense معرفی کننده آن مدلول است مورد تصدیق واقع می‌شود و ثالثاً آن تصدیق اعلام شده و ابراز می‌شود، یعنی می‌توان آن اسم خاص را اعلام کرد به طوری که مدلول آن مورد توجه باشد، درست همان‌طور که

31. [9], p. 32.

33. Assertion.

35. [14], p. 7.

32. Judgment.

34. [12], p. 40.

مقاله فوق به فارسی ترجمه شده است ([۴])

36. Grasp of a Thought.

38. The manifestation of a judgment.

37. Acknowledgement of the truth of a thought.



وقتی جمله‌ای اعلام می‌شود درست بودن حکم آن جمله مورد نظر است (هر چند از نظر فرگه لزومی به تصریح به درست بودن آن حکم نیست و در واقع امری زائد است و صرفاً هیأت خبری جمله در این باره کفایت می‌کند).

اما در مورد انجام دادن اعمال زبانی مانند سؤال یا فرمان توسط جمله، بر خلاف اسم خاص، به نظر ما این اختلاف به دلیل تفاوت در ساختار منطقی آنهاست.<sup>۳۹</sup> توضیح مطلب بدین‌گونه است که مفهوم، نسبت به دامنه‌اشیایی که آن را اشباع می‌کنند حساس<sup>۴۰</sup> نیست، به این معنی که، در نظریه فرگه، هر شیئی صرفاً به دلیل شیء بودن می‌تواند اشباع‌کننده مفهوم باشد و با اشباع شدن آن مفهوم، یکی از مقادیر حقیقتی حاصل می‌شود. در حالی که تابعی که در ساختار منطقی یک اسم خاص به کار رفته است نسبت به دامنه‌اشیایی که آن را اشباع می‌کنند حساس است، یعنی برای هر شیئی به عنوان مقدار متغیر، دارای مقدار نمی‌شود و صرفاً برای بعضی از اشیاء مقدار دارد. برای مثال تابع "پایتخت x" فقط برای کشورهای که به عنوان مقدار متغیر لحاظ شوند مقدار داشته و آنگاه کل عبارت، که اسم خاص محسوب می‌شود، بر یک شهر دلالت خواهد داشت. اما نسبت به سایر اشیاء، تابع مذکور مقداری را ندارد. پس دامنه‌اشیایی که اشباع‌کننده تابع فوق هستند، محدود است. به نظر ما همین اختلاف منطقی باعث می‌شود که نتوان با اسامی خاص، سؤال یا فرمان یا تعجبی را اظهار کرد. اما باید به این نکته توجه شود که تفاوت مذکور اگر چه ریشه در تفاوت ساختار منطقی جمله در برابر اسم خاص دارد، به این معنی که در مورد جمله تابعی داریم از شیء به مقدار حقیقتی و در مورد اسم خاص تابعی داریم از شیء به شیء، اما باعث نمی‌شود که آنها را از یک نوع ندانیم. لذا ملاحظه می‌کنیم علی‌رغم تفاوت مذکور، هم جمله و هم اسم خاص، عبارتهای اشباع‌شده‌ای هستند که اگر مدلولی داشته باشند مدلول آنها نیز یک شیء است.

با این وجود هنوز جای سؤال است که آیا تمام اعمال منطقی که توسط اسم خاص انجام می‌شود می‌تواند با جمله نیز صورت‌پذیرد یا خیر؟

همان‌طور که ملاحظه کردیم Sluga چهار معیار را برای اسم خاص بودن عبارتی از آثار فرگه استنباط کرده است. در پاسخ به این سؤال می‌توان گفت جمله خبری سه معیار اول را دارد، اما آیا معیار چهارم را نیز دارد؟ آیا می‌توان با دو جمله خبری یک تساوی برقرار کرد؟ و در این صورت تساوی بین آنها به چه معنایی است؟ شاید عجیب به نظر آید، اما پاسخ فرگه مثبت است، اگر چه توضیح زیادی در مورد تساوی بین دو جمله ارائه نمی‌دهد:

"... '2<sup>2</sup> = 4' stands for the True as say, '2<sup>2</sup>' stands for 4. And '2<sup>2</sup> = 1' stands for the False. Accordingly '2<sup>2</sup> = 4', '2 > 1', '2<sup>4</sup> = 4<sup>2</sup>', stand for the same thing, viz the True, so that in (2<sup>2</sup> = 4) = (2 > 1) We have a Correct equation."<sup>۴۱</sup>

۳۹. برای آشنا شدن با ساختارهای منطقی جمله خبری و اسم خاص ر.ک. [۲].

41. [9], pp. 28 - 9.



ترجمه:

"[جمله]  $۲^۲ = ۴$ " معرف [مقدار حقیقتی] درست است، همان‌طور که برای مثال، عبارت " $۲^۲$ " معرف عدد ۴ می‌باشد و [جمله]  $۱^۲ = ۲^۲$  معرف [مقدار حقیقتی] نادرست است. بدین ترتیب [جمله‌های]،  $۲^۲ = ۴$ ،  $۱^۲ > ۲^۲$ ،  $۲^۲ = ۴^۲$  معرف یک چیز هستند، یعنی درست، به طوری که در عبارت  $(۲ > ۱) = (۲^۲ = ۴)$  یک تساوی درستی را داریم.

در این سخن فرگه آنچه که برای مثال ذکر شده است تساوی بین دو جمله ریاضی است. در نامه‌ای که فرگه در ۱۹۰۲ به راسل می‌نویسد مثال دیگری را ملاحظه می‌کنیم:<sup>۴۲</sup>

(ستاره صبح یک سیاره است) = (ستاره شب یک سیاره است). در این مثال علاوه بر اینکه دو جمله مقدار حقیقتی واحدی دارند، الفاظ متناظر آنها نیز مدلول واحدی دارند. (فرض بر این است که مدلول "ستاره صبح" و "ستاره شب" یک چیز است، یعنی سیاره زهره). معلوم نیست فرگه از این مثال منظور خاصی را داشته است یا خیر. در بقیه مواضعی که بحث تساوی دو جمله مطرح می‌شود مثالها همگی از جمله‌هایی است که در ریاضیات به کار می‌روند، اما با معیاری که فرگه مطرح می‌کند، یعنی دلالت داشتن آن دو جمله متساوی بر مقدار حقیقتی واحد، باید بتوان تساوی ذیل را نیز جمله‌ای درست دانست: "ناپلئون بناپارت امپراتور فرانسه بود  $۱ > ۲$ " و به تعبیری دیگر، از یک طرف تمامی جمله‌های درست با یکدیگر و از طرف دیگر تمامی جمله‌های نادرست نیز با یکدیگر متساویند! (همان‌طور که فرگه خود نیز به این امر تصریح دارد)<sup>۴۳</sup>.

اما باید گفت اگر چه بنا به تعبیری شاید بتوان تساوی بین دو قضیه از قضایای ریاضی را قابل قبول دانست، به این معنی که هر دو از حقایق ریاضی هستند، اما در هیچ مبحثی از مباحث ریاضی ملاحظه نشده تساوی شبیه تساوی فوق مطرح شده باشد و در واقع چنین تساوی در مباحث ریاضی از نوع جمله‌هایی که ساختار صحیح و شکیل دارند به حساب نمی‌آید. در منطق محمولات درجه اول نیز هر جا تساوی به کار می‌رود تساوی بین دو اسم خاص مطرح می‌شود نه بین دو جمله. بنابراین، ما با این سؤال روبه‌رو هستیم که در نظریه فرگه تساوی بین دو جمله به چه معنایی است؟ فرگه در تعریف علامت تساوی (=) می‌گوید جمله " $\Delta = \Gamma$ " در صورتی دلالت بر مقدار حقیقتی درست دارد که  $\Delta$  همان  $\Gamma$  باشد<sup>۴۴</sup>. علائم " $\Delta$ " و " $\Gamma$ " علائمی هستند که فاقد مدلول نیستند و مدلول آنها شیء است<sup>۴۵</sup>. بدین ترتیب، می‌توان گفت منظور فرگه از تساوی بین دو اسم خاص آن است که آن دو اسم مدلول واحدی داشته باشند. همچنین فرگه در جای دیگری سخن از تساوی بین محتوا<sup>۴۶</sup> و علامت به میان می‌آورد<sup>۴۷</sup> و می‌گوید منظور از آن معادل هم بودن<sup>۴۸</sup> آن دو محتوا است، به گونه‌ای که هر جا یکی از آنها به کار رود بتوان محتوای دیگر را به جای محتوای اول به کار برد [بدون آنکه مقدار حقیقتی و حکم بیان شده

42. [13], p. 153.

44. [12], p. 40

46. Content.

48. Equivalence.

43. [11], p. 65.

45. Ibid, p. 38(n).

47. [7], p. 12.



در متن مورد نظر تغییر یابد].

بدین ترتیب، به نظر می‌رسد بتوان گفت از نظر فرکه تساوی بین دو علامت (اعم از اسم خاص یا جمله خبری) در صورتی برقرار است که آن دو علامت مدلول واحدی داشته باشند. پس می‌توان هر یک از آن علامتها را به جای دیگری در یک متن به کار برد بدون آنکه مقدار حقیقتی آن متن تغییر کند. بنابراین، مضمون تساوی "ناپلئون بناپارت امپراتور فرانسه بود =  $1 > 2$ "، از نظر فرکه، چنین است که دو جمله به کار برده شده یک مدلول دارند، یعنی هر دو درست هستند، همانطور که مضمون تساوی "ستاره شب = ستاره صبح" می‌تواند چنین باشد که دو اسم خاص به کار رفته در آن، مدلول واحدی دارند، یعنی هر دو بر سیاره زهره دلالت می‌کنند.

اکنون به نظر می‌رسد که در این مورد اشکالی پیش می‌آید: اگر داشته باشیم " $1 > 2$ " پیشینی<sup>۴۹</sup> است" باید با جایگزینی جمله مساوی آن داشته باشیم "ناپلئون بناپارت امپراتور فرانسه بود پیشینی است"، در حالی که این طور نیست و جمله اخیر نادرست است زیرا جمله "ناپلئون بناپارت امپراتور فرانسه بود" یک جمله پسینی<sup>۵۰</sup> است.

البته در این مورد می‌توان از جانب فرکه دفاعی انجام داد. حفظ اصل SSV مشروط به آن است که دو عبارتی که به جای یکدیگر به کار می‌روند دارای یک مدلول باشند. اما در مثال مذکور وقتی گفته می‌شود " $1 > 2$ " پیشینی است" اگر دقت کنیم آنچه متصف به پیشینی بودن است حکم جمله " $1 > 2$ " است نه مقدار حقیقتی آن، یعنی در اینجا آنچه که از جمله " $1 > 2$ " مورد نظر گوینده قرار می‌گیرد حکم جمله است و لذا اگر جمله دیگری قرار است جانشین آن شود باید همان حکم را داشته باشد تا اصل SSV برقرار بماند. اما جمله "ناپلئون بناپارت امپراتور فرانسه بود" همان حکم جمله " $1 > 2$ " را ندارد. لذا بر اساس نظریه فرکه و پذیرش اصل SSV از اساس نمی‌توان جمله اخیر را به جای جمله " $1 > 2$ " در متن فوق به کار برد.

اگر چه مثال فوق نظریه فرکه را مخدوش نمی‌سازد، اما می‌توان سؤال کرد که آیا در مورد جمله "درستی جمله " $1 > 2$ " در هر شرایطی برقرار است" می‌توان از نظریه فرکه دفاع کرد یا خیر؟ در این جمله به نظر می‌رسد مقدار حقیقتی جمله " $1 > 2$ " به عنوان موضوع، قلمداد شده است نه حکم آن جمله. لذا باید بتوان به جای جمله " $1 > 2$ " جمله "ناپلئون بناپارت امپراتور فرانسه بود" را قرار داد بدون آنکه مقدار حقیقتی متن فوق تغییر کند. با انجام این جایگزینی داریم "درستی جمله ناپلئون بناپارت امپراتور فرانسه بود" در هر شرایطی برقرار است". اما متن اخیر می‌تواند نادرست باشد زیرا می‌توان شرایطی را فرض کرد که در آن شرایط ناپلئون بناپارت امپراتور فرانسه نبوده و منصب دیگری را داشته باشد. به نظر ما می‌توان کماکان از نظریه فرکه در مقابل مثال فوق دفاع کرد. اگر به این مثال دقت بیشتری کنیم متوجه می‌شویم که در این مورد نیز صرف مقدار حقیقتی درست، به عنوان موضوع جمله محسوب نشده است، بلکه موضوع جمله، عبارت است از مقدار حقیقتی درست که از طریق حکم جمله

" $۲ > ۱$ " معرفی شده است. یعنی در اینجا نیز مقدار حقیقتی درست همراه با حکم جمله " $۲ > ۱$ " توأمأ موضوع جمله واقع شده‌اند. لذا اگر قرار است چیزی جایگزین موضوع فوق شود باید دقیقاً همان مقدار حقیقتی و همان حکم را داشته باشد، در حالی که جمله "ناپلئون بناپارت امپراتور فرانسه بود" اگر چه مقدار حقیقتی درست را دارد، اما حکمی متفاوت از حکم جمله " $۲ > ۱$ " دارد. لذا در این حالت نیز، مانند حالت سابق، اساساً نمی‌توان جایگزینی فوق را انجام داد.

اگر بخواهیم متنی بیابیم که موضوع در آن صرفاً به مدلول، یعنی مقدار حقیقتی درست، اشاره داشته باشد، به نظر می‌رسد باید متنی نظیر این متن را داشت: "مقدار حقیقتی درست که مدلول جمله " $۲ > ۱$ " است، در هر شرایطی درست است". در این صورت می‌توان جمله "ناپلئون بناپارت امپراتور فرانسه بود" را به جای " $۲ > ۱$ " به کار برد بدون آنکه مقدار حقیقتی متن فوق تغییر کند، یعنی چنین گفت: "مقدار حقیقتی درست که مدلول جمله "ناپلئون بناپارت امپراتور فرانسه بود" است، در هر شرایطی درست است". جمله‌ای که درستی آن کاملاً مشخص است. لذا نظریه فرگه همچنان می‌تواند پابرجا باقی بماند.

بدین ترتیب، به نظر می‌رسد، تساوی بین جمله‌ها در نظام منطقی فرگه توجیه‌پذیر باشد، به این معنی که ادای جمله‌ای که تساوی میان دو جمله را بیان می‌کند به این معناست که هر مقدار حقیقتی که جمله اول دارد، همان مقدار را جمله دوم نیز داراست، همین و بس. اما باید توجه داشت که تساوی بین دو جمله به معنای معادل هم بودن آن دو جمله نیست، زیرا وقتی دو جمله معادل یکدیگر هستند که علاوه بر دلالت بر مقدار حقیقتی واحد، حکم آن دو جمله نیز یکسان باشد. در حالی که، همان‌طور که ملاحظه کردیم، تساوی بین دو جمله فقط همین امر را می‌رساند که آن دو جمله مقدار حقیقتی یکسانی را دارند و نه اینکه علاوه بر آن احکام آنها نیز یکی باشد.

همان‌طور که قبلاً ذکر شد تساوی بین جمله‌هایی نظیر آنچه که گذشت در علوم به کار نمی‌رود و حتی چنین جمله‌هایی شکل نیز محسوب نمی‌شود. به نظر ما علت این امر آن است که از نظر فرگه در علوم، صرف یافتن مقدار حقیقتی درست مورد نظر نیست، بلکه واقعیات<sup>۵۱</sup> عالم مورد بحث قرار می‌گیرند: "دانشمند علمی پیوسته فریاد می‌زند واقعیات، واقعیات، واقعیات... واقعیات چیست؟ واقعیات حکمی است که درست باشد... کار علم... کشف احکام درست است<sup>۵۲</sup>". لذا در علوم، حکم جمله‌ها، نقش مهمی در برقراری روابط منطقی بین جمله‌ها ایفا می‌کند. بنابراین، می‌توان گفت که در علوم، معادل بودن رابطه‌ای منطقی میان جمله‌ها است که اهمیت پیدا می‌کند و نه صرف تساوی میان آنها. به همین دلیل، تساوی بین جمله‌های "ناپلئون بناپارت امپراتور فرانسه بود" و " $۲ > ۱$ " در این علوم معقول به نظر نمی‌رسد، زیرا احکام آن دو جمله بیانگر دو واقعیت مختلف هستند و تساوی بین آن دو واقعیت نمی‌تواند برقرار باشد. اما در نظریه فرگه آنچه که موضوع منطق محسوب می‌شود حقیقت<sup>۵۳</sup> است و

51. facts.

52. [14], p. 25.

53. truth.



بس<sup>۵۴</sup>. فرگه در همان جا می‌گوید همان طور که مثلاً در علم فیزیک از "وزن" و "گرما" بحث می‌شود در منطق نیز از حقیقت بحث می‌شود. در همه علوم یافتن حقیقت مورد نظر است اما در منطق، قوانین حقیقت مورد جستجو قرار می‌گیرد. تفاوت میان منطق و سایر علوم در این است که در علوم، حقیقت صرف مورد نظر نیست، بلکه حقیقتی که در قالب یک واقعیت ظاهر می‌شود مورد بحث قرار می‌گیرد، یعنی اینکه چه حکمی بیانگر آن حقیقت است اهمیت دارد. در حالی که، از نظر فرگه، در منطق، صرف حقیقت و قوانین مربوط به آن مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند و بس. بدین ترتیب، در نظریه فرگه اگر چه sense عبارات و جمله‌ها، عنصر مهمی در معناداری محسوب می‌شود، اما تا آنجا که به علم منطق مربوط می‌شود بین عبارات و جمله‌ها فقط و فقط مدلول است که مورد نظر قرار دارد. لذا از نظر فرگه کافی است که دو علامت، مدلول واحدی داشته باشند تا بتوان تساوی بین آنها را برقرار کرد، هر چند sense بسیار متفاوتی را داشته باشند. لذا تساوی بین تمامی جمله‌های درست اشکالی را در نظام منطقی فرگه پدید نمی‌آورد. اما در زبانهای معمولی ساخته شدن جمله‌هایی که بیانگر تساوی بین هر دو جمله (فرضاً درستی) باشد مجاز شناخته نمی‌شود. این امر به این دلیل نیست که اشکالی منطقی برای ساخته شدن چنین جمله‌هایی وجود دارد، بلکه به علل عملکردی و تفاوت جمله با اسم خاص در این باره برمی‌گردد. توضیح مطلب چنین است که معمولاً در زبانهای رایج بندرت یک شیء چند اسم خاص دارد، و لذا وقتی تساوی بین دو اسم خاص مطرح می‌شود معمولاً جمله ادا شده حاوی اطلاعاتی برای مردم است. اما در مورد جمله، به این دلیل که مقدار حقیقی درست بی‌نهایت اسم دارد و از طرف دیگر، از نظر فرگه، فقط دو مقدار حقیقتی وجود دارد و نه بیشتر، متنی که شامل تساوی بین دو جمله است خبر مفیدی را به مردم ارائه نمی‌دهد و بر معلومات آنها چیزی نمی‌افزاید. برای مثال جمله "ناپلئون بناپارت امپراتور فرانسه بود" = "۱ > ۲" خبری بیش از این ارائه نمی‌دهد که هر کدام از جمله‌های به کار رفته در آن درست است. در حالی که وقتی گفته می‌شود "ستاره صبح = ستاره شب"، هر کدام از اسامی به کار رفته در آن ممکن بود بر اشیای مختلفی دلالت داشته باشد (و نه فقط بر یکی از دو شیء، آن طور که در مورد رابطه جمله با مدلول آن مطرح است). لذا در گفتن اینکه از میان اشیای مختلفی که ممکن بود مدلول آن دو اسم باشند فقط یک شیء است که مدلول هر دو اسم می‌باشد، معلومات ارزنده‌ای نصیب مردم می‌شود. بنابر این، اگر چه اشکال منطقی در استفاده از تساوی بین جمله‌ها وجود ندارد اما به علت مفید نبودن چنین متنهایی در زبانهای رایج، چنین استفاده‌ای را ملاحظه نمی‌کنیم. اما باید توجه کرد که این اختلاف عملکردی بین اسم خاص و جمله خبری موجب نمی‌شود که در نظام منطقی فرگه جمله خبری نوعی اسم خاص تلقی نشود.

بدین ترتیب، می‌توان گفت جمله خبری معیارهای چهارگانه‌ای را که Sluga مطرح کرد، داراست. لذا مانعی منطقی در اسم خاص قلمداد کردن آن وجود ندارد. از تبعات این امر آن است که اگر جمله‌ای دارای مدلول باشد آن مدلول یک شیء است. لذا مقادیر حقیقتی، در نظریه فرگه، شیء محسوب

54. Ibid, p. 1.

می‌شوند (هر چند شیء فیزیکی نیستند). همچنین باید بتوان در هر موضعی که اسم خاص یا جمله خبری به کار می‌رود از جمله خبری یا اسم خاص نیز در همان موضع استفاده کرد. در نتیجه باید بتوان تساوی بین دو جمله را در منطق نیز ارائه کرد. اگر چه همان طور که قبلاً ذکر شد چنین امری در حال حاضر در متون منطقی مرسوم نیست، اما فرگه در بحث منطق احکام به آن تصریح دارد.<sup>55</sup> بدین ترتیب، در نظام منطقی فرگه نباید اشباع شدن یک مفهوم توسط یک مقدار حقیقتی منعی داشته باشد. یعنی می‌توان چنین جمله‌ای را تشکیل دانست، هر چند مقدار حقیقتی نادرست را دارد: "تهران پایتخت ایران است یک شاعر است". همچنین در این نظام، اشباع شدن توابعی که "تابع حقیقتی" نامیده می‌شوند با اسامی خاص منعی ندارد.<sup>56</sup> فرگه نماد یک جمله شرطی را  $\Gamma_{\Delta}$  معرفی می‌کند که در سیستم نمادگذاری که امروزه رایج است به صورت  $\Delta \rightarrow \Gamma$  نشان داده می‌شود. اما علائم " $\Delta$ " و " $\Gamma$ " علائمی هستند که می‌توانند بر هر شیئی دلالت داشته باشند (و نه فقط بر مقادیر حقیقتی). لذا این علائم می‌توانند هر اسم خاصی نیز باشند.<sup>57</sup> بدین ترتیب، از نظر فرگه جمله "اگر تهران آنگاه ایران" جمله‌ای تشکیل است و مقدار حقیقتی دارد. (فرگه در این باره مثالی نمی‌زند و در مثالهای وی مقدم و تالی در جمله شرطیه به صورت جمله بیان شده‌اند، اما بحث وی کلی است و می‌تواند شامل جمله مورد نظر ما نیز باشد). در این صورت در مورد جمله فوق می‌توان گفت که اگر تهران بر درست دلالت داشته باشد و ایران بر نادرست دلالت داشته باشد، جمله مذکور نادرست بوده، در غیر این صورت، درست است، زیرا جمله شرطیه در صورتی که مقدم درست و تالی نادرست داشته باشد نادرست است و در بقیه موارد درست می‌باشد. بنابراین، جمله فوق، از نظر فرگه، مقدار حقیقتی درست را دارد زیرا هیچ یک از اسامی "تهران" و "ایران" بر درست یا نادرست دلالت ندارند.

به هر حال تبعاتی که ذکر شد ممکن است عجیب به نظر آید و در حال حاضر در منطق معمولات درجه اول یا در منطق احکام چنین مثالهایی رایج نیست، اما علی‌الاصول در نظریه فرگه، که بر اساس معناشناسی مصداقی بنا شده است، منعی منطقی برای ابراز چنین جمله‌هایی وجود ندارد و همگی این تبعات از آنجا ناشی می‌شود که در نظام منطقی فرگه صرفاً مدلول عبارات و جمله‌ها هستند که تعیین کننده روابط منطقی هستند و در استنتاجها کارآیی دارند. نقش sense فقط در معرفی کردن مدلول خلاصه می‌شود. لذا در معتبر بودن روابط منطقی بین عبارات و جمله‌ها و نیز در استنتاجها نقشی ندارد. برای مثال اگر محمول "x یک شاعر است" را در نظر بگیریم، از نظر فرگه نقش منطقی مفهوم شاعر بودن در آن است که بتواند با یک شیء اشباع شده و یکی از مقادیر حقیقتی را ارائه دهد، حال آن شیء هر چه می‌خواهد باشد. به بیان دیگر، باید در مورد هر شیء بتوان قضاوت کرد که آیا از مصداق آن مفهوم هست یا خیر. لذا از نظر فرگه همان طور که جمله "سعدی یک شاعر است" تشکیل بوده و درست است، جمله‌های ذیل نیز تشکیل بوده و نادرست هستند (هر چند معنای عجیبی دارند):

55. [12], p. 40.

56. Ibid, p. 51.

57. Ibid, p. 38 (n).



"عدد ۲ یک شاعر است"، "تهران یک شاعر است"، "مقدار حقیقتی درست یک شاعر است". معنای عجیب جمله‌های فوق به لحاظ Sense عباراتی است که در آنها به کار رفته است. اما همان طور که گفته شد، از نظر فرگه، صرفاً مدلول عبارات است که جایگاه منطقی آن را مشخص می‌سازد و ملاحظه می‌کنیم که در مثالهای فوق موضوع جمله‌ها، اسامی خاص هستند که شیء‌ای را به عنوان مدلول خود دارند. حال آن شیء یا از مصادیق مفهوم شاعر بودن است یا نیست. در حالت اول جمله به دست آمده درست و در حالت دوم نادرست است.

### ۲-۳- تقریر دیگری از نظر Dummett

از نظر Dummett تفاوت دیگری نیز بین اسم خاص و جمله خبری وجود دارد که موجب می‌شود نتوان آنها را از یک نوع قلمداد کرد: ۵۸

وقتی شخصی با به کار بردن اسمی قصد رجوع به مدلولی را دارد، برای وی تفاوتی ندارد که رجوع به آن مدلول از طریق کدام Sense صورت پذیرد. برای مثال کسی که می‌خواهد مطلبی را در مورد ارسطو بیان کند، برایش تفاوتی ندارد که به چه نحوی به ارسطو رجوع می‌کند. لذا ممکن است حتی در موقعیتهای مختلفی که از آن نام استفاده می‌کند، اگر از وی منظور از "ارسطو" را سؤال کنند، توصیفهای مختلفی را ارائه دهد. آنچه که برای آن شخص اهمیت دارد رجوع به ارسطو است، حال از هر طریقی که باشد. اما در مورد جمله چنین مطلبی را نمی‌توان گفت. شخصی که در زمینه‌های علمی جمله درستی را به کار می‌برد قصد معرفی حقیقتی را دارد. اما تفاوت این حالت با اسم خاص در این است که نمی‌توان گفت برای آن شخص تفاوتی ندارد که از چه طریقی، یعنی توسط چه حکمی، به درست رجوع می‌کند. برای مثال شخصی که در زمینه علم فیزیک سخن می‌گوید قصد او رجوع به درست است اما این طور نیست که رجوع به درست در این حالت برای آن شخص از هر طریقی که ممکن بود تفاوتی نداشته باشد و مثلاً هر کدام از احکام ذیل برای بیان همان حقیقت هم ارز بوده باشد: تهران پایتخت ایران است. لااویزه یک شیمیدان بود. انشتین کاشف نسبیت بود... برای شخص مذکور فقط احکامی اهمیت دارند که مربوط به مبحث فیزیک باشند. اگر چه سایر احکام نیز به نوبه خود معرفی کننده درست هستند، اما مورد نظر وی نیستند. (آنچه که گفته شد توضیح سخن Dummett است و عین کلام وی نیست، در عین حال Dummett در این زمینه نیز مثالی را ذکر نمی‌کند).

### ۲-۲-۳- بررسی تقریر مذکور

از بحثهایی که تا به حال در مورد نظام منطقی فرگه مطرح شد پاسخ اشکال Dummett معلوم می‌شود. در علوم، رجوع به حقیقت صرف مورد نظر نیست، بلکه واقعیات مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند. از سوی دیگر هر واقعیتی با حکم یا احکام خاصی مرتبط است. یعنی نمی‌توان از هر حکمی برای رجوع به

یک واقعیت استفاده کرد. بنابراین این، احکام خاصی بیانگر واقعیاتی هستند که در علم فیزیک مورد نظرند. اما از نظر فرگه در علم منطق، صرف حقیقت (یا مقادیر حقیقتی) مورد بحث قرار گرفته و قوانین آنها بررسی می‌شوند. لذا در این علم تفاوتی ندارد که به آن حقیقت از طریق کدام حکم رجوع شود، زیرا احکام در این نظام نقشی در روابط منطقی ندارند. بنابراین، از این حیث تفاوتی بین اسم خاص و جمله خبری وجود ندارد.

#### ۴- نتیجه

از بحثهایی که گذشت نتایج ذیل به دست می‌آید:

۱- فرگه استدلالی که منطقاً مکفی باشد برای اینکه جمله خبری مدلول دارد و مدلول آن یکی از مقادیر حقیقتی می‌باشد ارائه نداده است. اما مشابهتهایی بین اسم خاص و جمله خبری وجود دارد که باعث می‌شود بتوان ملاحظه فرگه را در این باره معقول دانست.

۲- معیارهای چهارگانه‌ای که Sluga برای اسم خاص بودن یک عبارت، از آثار مختلف فرگه، استخراج کرده است در مورد جمله خبری نیز می‌تواند صادق باشد.

۳- انتقاد Noonan بر Dudman وارد است اما کامل نیست. از طرف دیگر استدلال وی در مورد اسم خاص بودن جمله اگر چه جالب است اما ناقص است، مگر آنکه این مقدمه به مقدمات استدلال وی افزوده شود که جمله‌ها مدلول دارند.

۴- در مقابل اشکالهای Dummett، با تقریرهای مختلفی که از آن بیان شد، می‌توان از نظریه فرگه دفاع کرد.

۵- در مجموع اگر معیارهای اسم خاص بودن لفظی، عبارت باشد از اینکه اولاً تشکیل باشد، ثانیاً اشباع شده باشد و ثالثاً بتواند مدلول داشته باشد، در این صورت با فرض معقول دانستن مقادیر حقیقتی به عنوان مدلول جمله‌ها، جمله می‌تواند اسم خاص محسوب شود.

#### ۵- منابع

- [۱]. راسل، برتراند؛ توصیفها؛ ترجمه سید محمد علی حجتی، ارغنون؛ ش ۷ و ۸ (پاییز و زمستان ۱۳۷۴)، صص ۱۴۹-۱۶۳.
- [۲]. صمدی علی آبادی، یوسف؛ زبان حقیقت و حقیقت زبان؛ ش ۷ و ۸ (پاییز و زمستان ۱۳۷۴)، صص ۱-۳۸.
- [۳]. فرگه، گوتلوب؛ درباره معنی و مصداق؛ ترجمه منوچهر بدیعی، فرهنگ؛ کتاب دوم و سوم، بهار و پاییز ۱۳۶۷، صص ۲۶۳-۲۹۲.
- [۴]. فرگه، گوتلوب؛ اندیشه؛ ترجمه محمود یوسف ثانی، ارغنون؛ ش ۷ و ۸ (پاییز و زمستان ۱۳۷۴)، صص ۸۷-۱۱۲.



- [5]. Dudman V.H; Bedeutung' in Frege: A Reply; *Analysis*; Vol. 31; No. 6, 1970 , pp. 21 - 7.
- [6]. Dummett Michael; *The Interpretation of Frege's Philosophy*; 1 st ed, us, HUP , 1981.
- [7]. Frege Gottlob; *Begriffsschrift*; 1879, pp. 1 - 20" *Translations from the Philosophical Writings of Gottlob Frege*, 3 rd. pub., eds. p. T. Geach & M. Black, Oxford: Basil Blackwell, 1952.
- [8]. Frege Gottlob; *The Foundations of Arithmetic*; 1884, 2 nd. ed., trans. Austin J. L., UK., Basil Blackwell, 1950.
- [9]. ———; *Function and Concept*; 1891, pp. 21 - 41, *Translations from the Philosophical Writings of Gottlob Frege*, 3 rd. pub., eds. P. T. Geach & M. Black, Oxford: Basil Blackwell, 1952.
- [10]. ———; *On Concept and Object*; 1892, pp. 42 - 55.
- [11]. ———; *On sense and Reference*; 1892, pp. 56 - 78.
- [12]. ———; *The Basic Laws of Arithmetic*; 1893, Vol. 1, 2 nd. prt., trans. &ed. Furth M., US., University of California Press., 1964.
- [13]. ———; *Philosophical and Mathematical Correspondence*; 1st. Pub., eds. Gottfried Gabriel, Hans hermes, Friedrich Kembartel, Christian Thiel, Albert Veraart, Trans. Hans Kaal, Oxford, Basil Blackwell, 1980.
- [14]. ———; *Thought*; 1918, pp. 1 - 30, *Logical Investigations*; 1 st. pub., ed. Geach p. T., trans. Geach P. T., Yale University Press., New Haven, 1977.
- [15]. Noonan H. W., "Sentences as names in Frege", *Analysis* 1970, Vol. 36, No 4; pp. 188 - 90.
- [16]. Sluga Hans D; *Gottlob Frege*; 1 st. pub. UK., Routledge & Kegan Paul Ltd., 1980.